

تشیع، بنیادگرایی و اسلام سیاسی

سید صادق حقیقت^۱

حسین جدی^۲

چکیده

از جمله تحولات اجتماعی-سیاسی محوری در جهان اسلام طی دو قرن گذشته و با آغاز بیداری اسلامی، ظهور گرایش‌های سیاسی-مذهبی در قالب‌های بنیادگرایی و اسلام سیاسی است. در این میان، مذهب شیعه و سنی به عنوان دو چهره اصلی و عمده جهان اسلام چه نسبتی با هر یک از این دو رویکرد برقرار کرده‌اند؟ رویکردهای برخاسته از هر مذهب در مقام مقایسه و نسبت سنجی با جریان‌های برخاسته از مذهب دیگر، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارند؟ در این مقاله بر آنیم با رویکردی سازه‌انگارانه در روش، و پس از ارائه تعریفی از بنیادگرایی، اسلام سیاسی، و پدیده‌ی نسبتاً نوین نوبنیادگرایی، به نسبت میان مذهب شیعه با هر یک از این مفاهیم در مقایسه با مذهب سنی بپردازیم. به نظر می‌رسد اسلام سیاسی شیعه در ایران تا حدی با بنیادگرایی شاخه‌ی اصلاحی - انقلابی اخوان المسلمین همسو می‌باشد و با نوبنیادگرایی سنی تقابل دارد.

واژگان کلیدی: شیعه، سنی، بنیادگرایی، نوبنیادگرایی، اسلام سیاسی

^۱. دانشیار علوم سیاسی در دانشگاه مفید (ss.haghighat@gmail.com)

^۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی (jeddihosein@gmail.com)

مقدمه

اسلام سیاسی و بنیادگرایی به عنوان دو جریان عمده و مهم اسلام گرایی که با آغاز پدیده احیا طلبی دینی و بیداری اسلامی در جوامع اسلامی شکل گرفته اند، همواره در دوران معاصر مورد توجه بوده اند. اما امروزه و در نتیجه تحولات موجود در کشورهای اسلامی بر اهمیت آنها افزوده گردیده است. در واقع، افزایش آگاهی و بیداری اسلامی و پیوستن روزافزون مردم کشورهای مسلمان به این جنبش ها توان جدیدی بخشیده، و همچنین افزایش توان مانور آنها و همچنین خیز برداشتن این جریانات به سمت تصاحب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت اسلامی و در نتیجه کسب قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی از جمله مسائلی است که بررسی این جریانات و تحولات موجود در آنها را ضروری می نماید. در حقیقت، فهم این که آیا این جریانات در حال حاضر و یا در آینده ای نزدیک توانایی تاسیس حکومت اسلامی و در نتیجه به دست گرفتن قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی را دارند یا خیر و فهم افکار، عقاید و باورهای ایشان مثل صلح و جهاد چه تاثیر مستقیمی بر اقدامات و تصمیم گیری های ایشان دارد و همچنین نحوه تعامل و مقابله آنها با کشورهای اسلامی و دول غربی مخصوصا قدرت های بزرگ با توجه به حضور این جریانات در منطقه خاورمیانه که قلب انرژی دنیا می باشد از اهمیت بسزایی برخوردار می باشد.

از طرف دیگر، با توجه به این که جهان اسلام دارای مذاهب مختلفی می باشد و مهم ترین آنها مذهب شیعه و سنی می باشند، این گونه باورها، احکام و ارزش های هر کدام از این دو مذهب تاثیر خاص خود بر اندیشه و عمل جنبش های نشأت گرفته از آن مذاهب دارد. لذا، بررسی این که کدام یک از این جنبش های اسلامی بنیادگرایی، نوبنیادگرایی و اسلام سیاسی در هر کدام از این دو مذهب شکل گرفته اند و این که از چه اندیشه و عمل سیاسی در مقایسه با جنبش های برخاسته از مذهب دیگر برخوردار می باشند در خور توجه می باشد. از این رو، این جستار در پی آن است که با ارائه تعریف و بیان چیرستی بنیادگرایی و اسلام سیاسی و پدیده

نوبنیادگرایی به نسبت سنجی مذهب شیعه با هر کدام از این جریان های سیاسی - مذهبی در مقایسه با بنیادگرایی اهل سنت بپردازد.

معنای عام بنیادگرایی

مفهوم بنیادگرایی "Fundamentalism" که ریشه در جهان مسیحیت غرب دارد، نخستین بار پروتستان های انجیلی آمریکا در دهه ۱۹۱۰ با انتشار جزواتی با عنوان "fundamental" به صورت ارادی و خود خواسته این واژه را به خود اطلاق نموده، و در مخالفت با اصول مدرنیسم، بازگشت به اصول مسیحیت را که از دیدگاه دنیای مدرن غرب سخت گیرانه و متعصبانه تلقی می شد، مطرح کردند (Haar& Busuttil, 2003, 3). اما امروزه، دنیای مدرن غرب در مواجهه با حرکت های اسلامی معاصر این اصطلاح را بدون توجه به تفاوت ها و مبانی متفاوت اندیشه ای و عملی بر این جریان ها اطلاق کرده است.

بنیادگرایی به معنی وفاداری و سرسختی بر ریشه های اولیه ی دین و ایدئولوژی است. هدف آن بازگشت به اصول بنیادین دین است و از این روی واپسگرا و ارتجاعی در عقیده و اندیشه است. در تفکر و عمل بنیادگرایی، برداشتی متفاوت در تفسیر متون دینی همچون قرآن و انجیل اهمیت می یابد که تحت اللفظی است. بنیادگرا بر این باور است که علی رغم ادعاها، اصول دین بدون اشتباه و تناقض است و همواره در طول تاریخ ثابت و درست باقی مانده است (سرمد، ۱۹۹۱). بنا به تعریفی بنیادگرایی بیان می کند که دستورات اخلاقی و اعتقادی خاصی که از متون مقدس گرفته شده باید در تمام خواسته های جمعی آشکارا مورد قبول قرار بگیرد و شرعاً باید اجرا شود (Lawrence, 1989).

بابی سعید در اثر حایز اهمیت خود در باب اسلام سیاسی، به دیدگاه های ساگال و دیویس در باب شاخص های بنیادگرایی دینی اشاره کرده است. آنان در صدد بودند چارچوبی تحلیلی برای بررسی نظری بنیادگرایی دینی ارائه کنند. از نظر آنان بنیادگرایی سه خصیصه عمده دارد:

۱. طرحی برای کنترل زنان است.

۲. شیوهی کار سیاسی که کثرت گرایی را رد می کند.

۳. نهضتی است که به طور قاطع از ادغام دین و سیاست به عنوان ابزاری برای پیش برد اهداف خود، حمایت می کند.

از نظر آنان سه خصیصه فوق، توأمان شکل دهنده مفهوم بنیادگرایی هستند (سعید، ۱۳۹۰، ۱۹). علاوه بر این، به نظر می‌رسد بنیادگرایی در بردارنده‌ی سه اصل مذهب گرایی شدید همراه با میلیتاریسم، ضدیت با مدرنیته و مطلق اندیشی باشد.

بنیادگرایی پدیده‌ای تاریخی است که در دشمنی و بیگانگی با فرهنگ اطراف هویت می‌یابد. همین طور بنیادگرایی گاهی نهضت ضد مدرنیست خوانده می‌شود. هرچند اندرو هی وود به دلیل استفاده‌ی این جنبش‌ها از ابزارهای مدرنیته، آن‌ها را پدیده‌ای مدرن می‌داند و بیخو پارخ آن‌ها را فرزند نامشروع مدرنیته نام می‌نهد، اما لارنس آن‌ها را ضد مدرن می‌داند؛ چون به نظر وی هر چند بنیادگرایان از نتایج تکنولوژی عصر مدرن استفاده می‌کنند اما خردگرایی فلسفی و فردگرایی که همراه مدرنیته است را رد می‌کنند. به نظر وی، مخرج مشترک همه‌ی آن‌ها مخالفت با ارزش‌های روشنگری است (هی وود، ۱۳۸۳، ۴۸۶). به بیان دیگر، بنیادگرایی پدیده‌ای در دوران مدرن، اما برای ضدیت با مدرنیسم است.

بنیادگرایی را نباید با محافظه‌کاری یا سنت‌گرایی اشتباه گرفت؛ محافظه‌کاری میانه‌رو و دوراندیش است، در حالی که بنیادگرایی جسور و شورمند است، محافظه‌کاری متمایل به جانبداری از نخبگان و دفاع از سلسله مراتب است در حالی که بنیادگرایی مظهر گرایش‌های مردم‌گرایانه و مساوات‌طلبانه است. محافظه‌کاری هوادار استمرار وضع موجود و سنت است در حالی که بنیادگرایی، افراط‌گرا می‌باشد و گاهی آشکارا حالت انقلابی دارد. سنت‌گرایی دلالت به این اعتقاد دارد که نهادها و روش‌های موروثی، به ویژه آنهایی که از تاریخی طولانی و مستمر برخوردارند بهترین رهنمود برای رفتار بشرنند اما بنیادگرایی هوادار تفاسیر گوناگون از آموزه‌های دینی بوده و خواستار تجدید حیات کامل اجتماعی است (هی وود، ۱۳۸۳، ۴۱۵-۵۱۳).

بنیادگرایی اسلامی

بنیادگرایی اسلامی (Islamic fundamentalism) معنا و مفهوم بازگشتن به اصول و اعتقادات اصلی اسلامی را در بر دارد. در فرهنگ لغات سیاسی آکسفورد از بنیادگرایی اسلامی برای توصیف هر حرکتی که خواهان اجرای کامل و بی‌چون و چرای آموزه‌های قرآن و شریعت باشد استفاده شده است. در این فرهنگ، در ذیل توضیحات اصطلاح بنیادگرایی مسیحی که در قرن نوزدهم و در پی واکنش پروتستان‌ها به قرائت‌های مدرن از انجیل شکل گرفت، به بیان بنیادگرایی اسلامی پرداخته و می‌نویسد بر خلاف بنیادگرایی مسیحی، بنیادگرایی اسلامی از قرن بیستم به بعد اهمیت یافت و اساساً شامل سه حرکت مجزا است که دو حرکت وهابیت یا

سفلی‌گری و اخوان‌المسلمین در جهان اهل تسنن و دیگری خاص جهان تشیع است. از سوی دیگر، برخلاف پروتستان‌های بنیادگرا، بنیادگرایان مسلمان براساس الهیات و تفسیر متون مقدس از بدنه اصلی جدا نشده‌اند، بلکه انتقاد آن‌ها در وسیع‌ترین مفهوم به انحراف امر سیاسی- اجتماعی در جهان اسلام مربوط می‌شود. فولر نیز بنیادگرایی اسلامی را چنین تعریف می‌کند: "من بنیادگرایی اسلامی را نیز استفاده می‌کنم اما فقط برای اشاره به آن دسته از اسلام‌گرایانی که از قرائت خشک و متعصبانه‌ای از قرآن و سنت پیامبر (ص) پیروی می‌کنند؛ کسانی که معتقدند تنها درک صحیح از اسلام منحصر به آنهاست و دیگران متفاوت را نمی‌توانند تحمل کنند. بسیاری از بنیادگرایان به برتری مطلق کاربرد تمامی قوانین اسلامی به منزله تنها سنگ محک مشروعیت اسلامی اصرار می‌ورزند" (رهبر، ۱۳۸۷، ۵۱).

تذکر این نکته لازم است که «بنیادگرایی» خصوصاً با در نظر گرفتن فرهنگ ایرانی نباید به «اصولگرایی» ترجمه شود؛ چرا که بر اساس آشفتگی مفهومی، در جمهوری اسلامی ایران از محافظه‌گرایان با عنوان اصولگرایان یاد شده، در حالی که ایشان در مقابل اصلاح‌طلبان قرار دارند و محافظه‌گرا و طرفدار حفظ وضع موجود محسوب می‌شوند.

فولر بنیادگرایی را بخشی از جهان اسلام و نه تمامی آن می‌داند. از نظر وی همه بنیادگرایان اسلام‌گرایند. اما همه اسلام‌گرایان بنیادگرا نیستند. وی همچنین بنیادگرایی اسلامی را یکسان نمی‌داند و زمانی بنیادگرایی اسلامی را رادیکال در نظر می‌گیرد که از درک وضع موجود سنت اسلامی عدول کرده و در حقیقت به دنبال تغییر از طریق رویکرد بازگشت به ریشه باشد (رهبر، ۱۳۸۷، ۲۰).

به تعبیری دیگر می‌توان به دو تعریف از بنیادگرایی اسلامی اشاره کرد. بنیادگرایی به معنای عام که به معنای هر گونه رجوع به اصول و ارزش‌های اسلامی و تلاش برای احیاء و به کار بستن آنها در زندگی می‌باشد. و دیگری تعریفی خاص از بنیادگرایی می‌باشد که به دسته‌ای از جریان اسلام‌گرا که عقل‌گریز بوده و ریشه در اهل حدیث، حنبلی‌گری و اشعری‌گری دارند اطلاق می‌شود. در چنین اطلاقی بنیادگرایی با عقل‌گریزی و رد مطلق هر امر جدید و در نتیجه رد کل آموزه‌های دنیای مدرن و تاکید بر ظاهر الفاظ متون وحیانی شناسایی می‌شود (بهروز لک، ۱۳۸۶، ۳۲-۳۴).

شاخه‌های بنیادگرایی اسلامی و روند دگرگونی آن

برخلاف بنیادگرایی مسیحی و یهودی که در کشورهای صنعتی و مدرن ظاهر شدند، پدیده‌ای که بنیادگرایی اسلامی خوانده می‌شود در کشورهای پدید آمد که بیشتر در زمره‌ی جهان سوم هستند و از دیدگاه "دلایل خاستگاهی" با دیگر انواع بنیادگرایی تفاوت دارند (سعید، ۱۳۹۰، ۱۰). آلن روسیون سه فرضیه را برای بنیادگرایی مطرح می‌کند که به نظر می‌رسند همه شئون این پدیده را در جهان اسلام، در بر نمی‌گیرد:

فرض اول: اسلام گرایی واکنشی به تجددگرایی افراطی و پیامدهای آن است.

فرض دوم: بنیادگرایی اسلامی جنبش عمیق اجتماعی مبتنی بر خود است که از عمق تاریخ و مردم شناسی این جوامع برخاسته و تعیین کننده‌ی هویت این جوامع است.

فرض سوم: جایگزینی "بین الملل اسلام گرا" به جای کمونیسم است که به مسایل بین المللی می‌نگرد.

در تقسیم بندی دیگر از درک هاپوود از جنبش‌های اسلامی، وی بر حسب پاسخ مسلمانان به مدرنیته چند دسته را مشخص می‌کند.

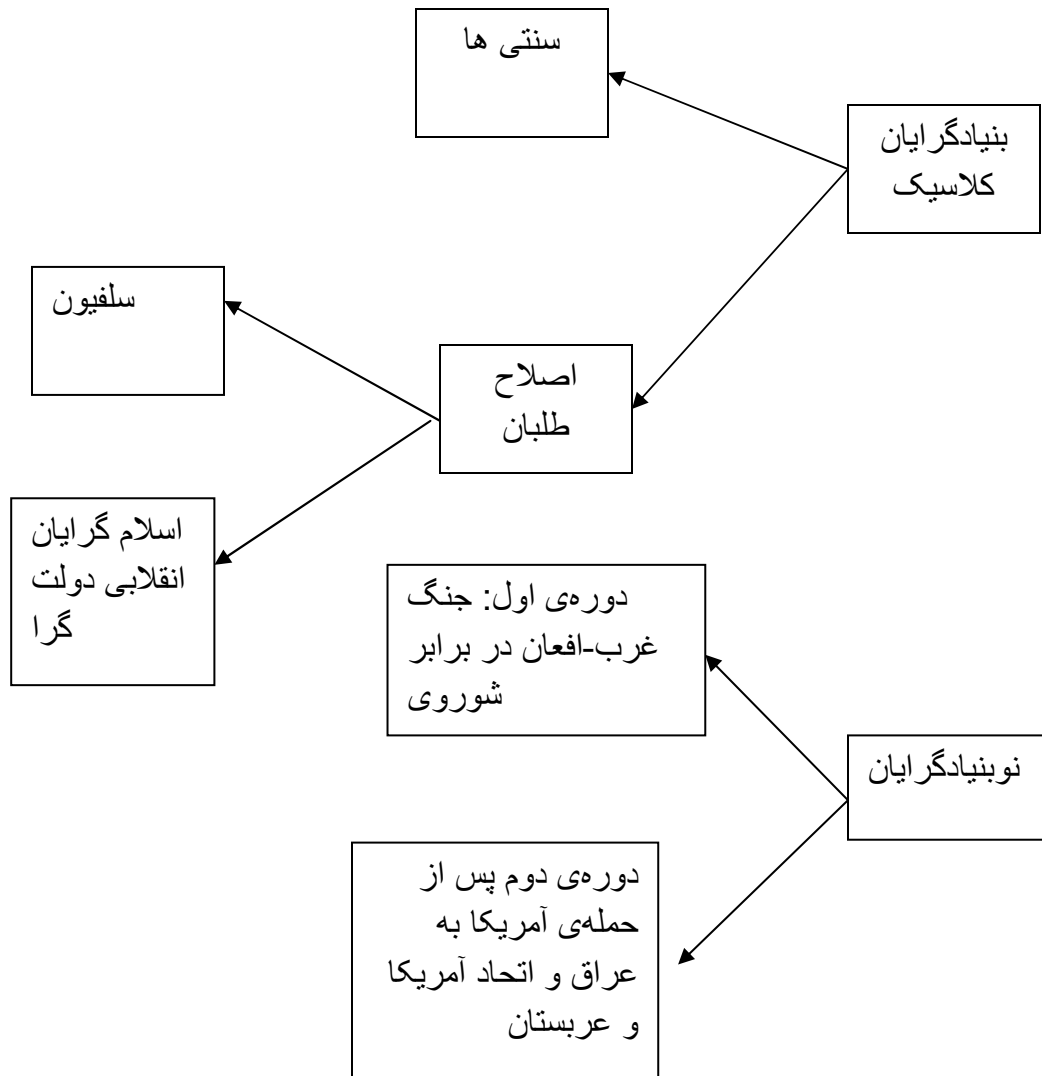
الف- تجدید نظرطلبی؛ محمد بن عبدالوهاب در عربستان، مهدی سودانی در سودان

ب- اصلاح طلبی سلفیه؛ سید جمال الدین، عبده، رشیدرضا

پ- بنیادگرایی انقلابی اسلامی یا اسلام گرایی

ت- میانه روهای اسلامی، محمد طالبی در تونس (هاپوود، ۱۳۸۰، ۱۸-۲۳).

اما به نظر می‌رسد این تقسیم چندان کامل نیست و برای فهم درست بنیادگرایی اسلامی باید تقسیم بندی جامع تری انجام داد که در نمودار زیر ارائه شده است:



الف- اسلام گرایان سنتی: این دسته که به لحاظ تاریخی اولین دسته ی علمای دین بوده اند طرفدار تداوم شیوه-ی دستیابی به نصوص اصلی از طریق تفسیر هستند. اصل اساسی نظریه آنها تقلید است. شیوه ی اسلام گرایان سنتی گاهی مانند بریلوی ها با تصوف همراه بوده است. از دیدگاه سیاسی، علمای سنتی بدون آنکه مسئله ی قدرت را به مذهب مربوط کنند، آن را رها می کنند. در حقیقت می توان گفت که عالمان دین خواهان گونه ای

از حق نظارت هستند، نه آنکه الزاماً بخواهند حق حکومت را به خود اختصاص دهند. چارچوب کلی این اندیشه آن است که حاکم باید در همخوان کردن عمل خود با شریعت بکوشد. همچنین اینان از آموزش و مشارکت زنان در عرصه های عمومی طرفداری کرده و گرایشات ضد صهیونیستی و نه یهودی دارند (روا، ۱۳۷۸، ۵۳). به طور کلی پارادایم سنی و شیعی در این گونه از اسلام گرایی مولفه های مشترکی دارند.

ب- اصلاح طلبی سلفی: چرایی عقب نشینی و انحطاط امپراطوری عثمانی، ورود فرانسوی ها به الجزایر و اضمحلال امپراطوری مغولی هند، پرسش هایی بود که مسلمانان در پی پاسخگویی به آن بودند تا انحطاط و عقب ماندگی خود را دریابند. مسئله ی عقب ماندگی در نیمه ی قرن نوزدهم با جریان فکری سلفیه، وارد تفکر اسلامی شد. سید جمال الدین اسد آبادی، محمد عبده و رشید رضا از سرآمدان این جریان هستند. مسئله ی اصلی این جریان گفتار و کردار پیامبر و سلف صالح است که به یکی از خواسته های آنها به عنوان بر پایی دوباره-ی خلافت تبدیل شده است. سلفی ها نقش اساسی دولت را اجرای شریعت می دانند. در اندیشه های ایشان اصلاح به معنای تجدد و تجددگرایی نیست، بلکه رجوع به گفتار پیامبر است که سرانجام منتج به تجدد خواهد شد. در شیوه تفکر سلفی اجتهاد معنایی ندارد. حق اجتهاد نزد سید جمال بیشتر فعالیت و تحرک سیاسی و فرهنگی بوده است تا ایجاد یک مکتب و مذهب جدید. به نظر وی، باید مسلمانان را از حالت عدم تحرک و تحجر فکری که به آن مبتلا هستند نجات بخشید. طرز تفکر سلفی ها در مورد سیاست همچنان سنت گرا باقی مانده است و هیچ گاه حکومت های موجود را تکفیر نکرده است (روا، ۱۳۷۸، ۳۸). در این دسته از اسلام گرایی نیز شیعه و سنی از مولفه های مشترکی برخوردار هستند.

پ- اسلام گرایان انقلابی و نزدیکی آن با پارادایم انقلاب اسلامی ایران و اسلام سیاسی: اسلام گرایان انقلابی جریاناتی از اسلام گرایی است که از لحاظ تاریخی با تشکیل دو حزب ایجاد شدند؛ حزب اخوان المسلمین (۱۹۲۸) و جماعت اسلامی پاکستان (۱۹۴۱). این دو حزب اصطلاحاً پیرو اسلامی کردن از بالا هستند که لازمه-ی آن کسب قدرت دولت است. این رویکرد در سه مورد زیر با جریانات دیگر شکاف دارد:

۱. ضرورت انقلاب و حکومت اسلامی:

در این گونه از اسلام گرایی، اسلامی ساختن از همخوانی کورکورانه و ساده با شریعت مهمتر است. چرا که تطبیق شریعت خارج از یک جامعه ی اسلامی امری بی معنی است. اسلام گرایان انقلابی اسلام را کلی می دانستند که سیاست نیز جزئی از برنامه ی اسلام است. اسلام گرایان سیاست را در صدر برنامه های خود قرار می دهند و همه بر آن هستند که برای ساختن جامعه ی اسلامی، به دست گرفتن قدرت سیاسی امری لازم و ضروری است. از این رو به دنبال کسب قدرت و تاسیس حکومت اسلامی حتی از

طریق رادیکال و انقلابی هستند. همانگونه که می دانیم این اصل در پارادایم انقلاب اسلامی ایران از اسلام سیاسی نیز مولفه‌ای بنیادین به شمار می رود (روا، ۱۳۷۸، ۴۸ و ۷۲).

۲. مسئله‌ی زن:

اسلام گرایان در کل برخلاف گروه‌های سلفی اولیه و همچنین گروه‌های نوبنیادگرا با تعلیم و تربیت و مشارکت زنان موافق هستند. زن مبارزی است که درس می خواند و بارعایت شئونات اسلامی حق کار دارد و این مولفه در بنیادگرایی کلاسیک سنی با پارادایم انقلاب اسلامی مشترک می باشد و بر همین پایه است که در قانون اسلامی جمهوری اسلامی ایران زنان حق رای و حق آموزش را دارند.

۳. نگاه به مدرنیته:

مدرنیته از نظر این دسته از بنیادگرایان انقلابی و دولت گرا ضروری پنداشته می شود و آن‌ها به آمیزش میان اسلام و مدرنیته باور دارند. این امر باعث تلاش آنها در گذار به مشارکت در سیستم‌های پارلمانی شده است. برخلاف جریانات سلفی که به طور بنیادی هرگونه ارتباط میان دین و مدرنیته را نفی می کنند. این مولفه نیز در پارادایم انقلاب اسلامی مورد تاکید قرار می گیرد. بنابراین دو پارادایم شیعه و سنی در این گونه از اسلام گرایی نیز مولفه‌های مشترکی دارند (روا، ۱۳۷۸، ۹۳). البته، نباید فراموش کرد که در این گروه از بنیادگرایی نیز گرایشهای ضد مدرن نیز دیده می‌شود. در واقع، این گروه از بنیادگرایان نتوانسته‌اند هم‌نهادی سازوار از سنت و تجدد به دست دهند.

ت- نوبنیادگرایی

منظور از نوبنیادگرایی گرایشی از اسلام گرایی است که از لحاظ تاریخی پس از حمله شوروی به افغانستان شکل گرفت، و بعد از دهه ۹۰ گسترش چشمگیری یافت. این جریان که از لحاظ ایدئولوژیکی محافظه کار، و از لحاظ سیاسی رادیکال، خشونت طلب و از لحاظ محدوده فعالیت فراملی است تا حد زیادی به سیاست ها و استراتژی-های داخلی دولتها ارتباطی ندارد و بیشتر رویکردی "ضد خارجی" دارد. این تفکر نسبت به بنیادگرایی کلاسیک ذهنیت سیاسی کمتری دارد و به اجرای شریعت ظاهری تاکید می کند تا کسب قدرت. نمونه‌های بارز کنونی آن، جنبش القاعده و طالبان هستند که دارای چند شاخص عمده می باشند.

۱. ترکیب جهاد سیاسی و نظامی علیه غرب به دلیل اشغال سرزمین‌های اسلامی با تعریفی بسیار محافظه کارانه از اسلام و بسیار نزدیک به اصول وهابیسیم. نگرش محافظه کارانه‌ی این گروه در هیچ زمینه‌ای آشکارتر از نگرش آنها نسبت به زنان نیست. در حالی که اسلام گرایان سنتی

(بنیادگرایان کلاسیک) از آموزش و مشارکت اجتماعی زنان طرفداری می کنند، نوبنیادگرایان حضور جنس مونث را در ملا عمومی ممنوع اعلام می کنند.

۲. گرایشات ضد یهودی: برخلاف بنیادگرایان کلاسیک که دارای رویکردی ضد صهیونیستی هستند، این گروه ضد یهودی و مسیحی هستند. آنها معتقدند که یهودیت در تلاشی تاریخی برای نابودی اسلام از زمان نزول قرآن بوده است و اکنون نیز در یهودیت امروز خط فکری قبایل یهودی صدر اسلام در مخالفت با پیامبر (ص) را پی می گیرند. در نزد نوبنیادگرایان، شعارهای ضد استعماری و ضد امپریالیستی بنیادگرایی کلاسیک جای خود را به نظرات مبارزه یا مقابله با "صهیو صلیبیسم" می دهد.

۳. بنیادگرایان جدید عمیقاً فراملی هستند. در حالی که بنیادگرایان کلاسیک دارای رویکردی درون سرزمینی بودند، نوبنیادگرایی به تمدن اسلام و سرزمین اسلام و امت اسلام می اندیشد. نگاهی به طرفداران بن لادن که از سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ دستگیر شده اند نشان می دهد که از ملت های مختلف در سازمان القاعده جمع شده اند. هر چند در بین بنیادگرایی کلاسیک تفکرات جهان اسلام گرایانه وجود دارد ولی در حال حاضر به نظر رُی، ما شاهد اسلام ملی شده هستیم که تنها به صورت سمبلیک شعارهای جهان اسلام گرایانه می دهند.

۴. نوبنیادگرایان منتقد اندیشه مدرن، سکولار و دموکراتیک هستند. بن لادن اندیشه ی "هر نفر یک رای" را نمی پذیرد و دموکراسی غربی را مطابق با اصول اسلامی نمی داند.

۵. تاکید بر امت اسلام و سرزمین اسلام که از سوی اتحاد صلیبیون و یهودیان اشغال شده است. آن ها برخلاف بنیادگرایان کلاسیک که قائل به سازش بین اسلام و غرب و اسلام و مدرنیته بودند به یک ذهنیت دوگانه انگار خیر و شری معتقدند که غرب مسیحی دشمن اسلام است و حمایت آمریکا از اسرائیل را اتحاد بین مسیحیان صلیبی و یهودیان برای اشغال سرزمین های اسلامی می دانند (Bin-laden, 2013).

شکل گیری نوبنیادگرایی در تقابل با اسلام گرایان انقلابی

نوبنیادگرایی به عنوان گونه ی جدید از بنیادگرایی که به دلایلی همچون جایگاه اجتهاد و مرجعیت در فقه شیعه و نقش میانجی آن در دسترسی به نص در جوامع شیعی امکان بروز نیافت، توانست در جوامع سنی به پارادایمی مسلط تبدیل شود. به طور کلی، این گونه از گرایش به اسلام در برابر جنبش هایی قرار می گیرد که مدعی ایجاد

یک جامعه‌ی اسلامی راستین از طریق کنش سیاسی می‌باشند و اسلام را یک مذهب صرف نمی‌دانند، بلکه آن را چونان ایدئولوژی سیاسی در نظر می‌گیرند که همه‌ی جنبه‌های اجتماعی را پوشش می‌دهد (Roy, 2002a, 4). بنابراین، نوبنیادگرایان دیگر چونان اسلام‌گرایان انقلابی و دولت‌گرای شیعه و سنی در پی ایجاد دولتی اسلامی و بازگشت به اسلام راستین و اخذ بخش‌هایی از مدرنیته نیستند و باز تعریفی کاملاً متفاوت از خود ارائه می‌دهند.

در مورد این که چرا نوبنیادگرایی ظهور کرد، شماری دلیل آن را در افول اسلام انقلابی دولت‌گرا در جوامع سنی و ناتوانی آن در حل مسائل جهان اسلام می‌دانند. چرا که این گونه از اسلام‌گرایی در پی به دست گرفتن دولت در جوامع اسلامی بود و به جز ایران و جنبش کوچکی در لبنان شیعی، در دیگر نقاط کشورهای اسلامی که بیشتر سنی مذهب هستند شکست خورد. چرا که جایگاه مرجعیت به عنوان رهبر سیاسی و میانجی‌ای برای دسترسی به نص امکانی برای رشد اسلام انقلابی دولت‌گرا در جوامع شیعی فراهم می‌کرد و به دلیل نبودن چنین زمینه‌ای در جوامع سنی این جریان ناکارآمد جلوه می‌نمود.

اساساً، ناکارآمدی اسلام‌گرایان قائل به تفاهم مدرنیته و اسلام از یک سو و دین و دولت از سویی دیگر، در حل مسائل مهم جهان اسلام چون مسئله‌ی افغانستان، فلسطین و نیز سرکوب شدید آن‌ها از سوی دولت‌ها، بازتولید این پارادایم را در جوامع سنی دچار مشکل می‌کرد. جنگ افغانستان و اشغال آن توسط شوروی که از نظر مسلمانان به عنوان کفار شناخته می‌شدند - و بارز شدن مسئله‌ی جهاد که در اسلام سیاسی امری بسیار مهم است، زمینه را برای شکل‌گیری جریان‌هایی آماده می‌کرد که از نظر آن‌ها دیگر مسئله کسب قدرت از طریق به دست گرفتن دولت مسئله‌ی اساسی نبود بلکه مسئله اساسی سرزمین اسلامی، امت اسلامی و جهاد برای بیرون راندن کفار از سرزمین‌های اسلامی بود. برخلاف بنیادگرایی کلاسیک که به تعبیر روا در تمام کشورهای اسلامی ویژگی ناسیونالیستی داشت، این جریان سرشتی فراملی و بین‌المللی داشته و هدف خود را دفاع از مرزهای اسلامی و بیرون راندن متجاوزین کافر از سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌آورد. (Roy, 2002b, 4). این جنبش دو مرحله داشته است که مرحله‌ی اول آن بیشتر به اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ بر می‌گشت. اما پس از حمله‌ی آمریکا به عراق و حضور نیروهای آمریکایی در پایگاه‌هایی در کشور عربستان در سال ۱۹۹۱ وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شد که این جنبش را در وضعیتی تهاجمی قرار داد. ذهنیت دوگانه اندیش (حق و باطل) این جریان، مدعی نبرد دائمی میان مسلمانان و کفار صلیبی بود که برای ضربه زدن به اسلام وارد سرزمین حرمین شریفین شده بودند. از نظر نوبنیادگرایان "آمریکا" به عنوان سرکرده‌ی صلیبیون و نماد فرهنگ و تمدن غربی هدفی جز نابودی اسلام ندارد. آن‌ها آمریکا را به عنوان دیگری فرهنگی و در نقش

دشمن تصور می کردند و تنها راه رهایی سرزمین‌های اشغال شده‌ی اسلامی از دست یهودیان و صلیبیون را جهاد در نظر می گرفتند (Manson, 2003).

در حالی که نوبنیادگرایی سنی بر مفاهیمی همچون غرب (به عنوان دیگری)، گرایشهای فراملی، خشونت گرایی، رویکرد ضد یهودی، تأکید بر اجرای شریعت ظاهری تا کسب قدرت، رویکرد ضد خارجی علیه غرب، و ممنوعیت حضور زنان در عرصه‌ی عمومی تأکید می‌کنند، اسلام سیاسی انقلابی و دولت گرا (شیعی و سنی) بر مفاهیمی مانند حاکمان و غرب (به عنوان دیگری)، تأکید بر منافع ملی، توسل به ابزارهای سیاسی، ضدیت با صهیونیسم، کسب قدرت از طریق انقلاب، توجه به سیاست‌های داخلی، و طرفداری از آموزش و مشارکت زنان اصرار می‌ورزند.

شاخص‌های نوبنیادگرایی

الف- ویژگی‌های ایدئولوژیک:

۱- منتقد افول مذهب: افول مذهب در جوامع اسلامی از اساسی‌ترین دغدغه‌های آنها است به همین دلیل آنها بیشتر مذهب گرا هستند تا دولت گرا. این گروه افول مذهب را بیشتر دسیسه‌ی خارجی‌ها می‌دانند.

۲- مخالفت بنیادین با مدرنیته و دموکراسی: برخلاف اسلام گرایان انقلابی و دولت گرا (اعم از هرگونه‌ی سنی و شیعه‌ی آن) که موافق نوعی سازش دین و علم، اسلام و دموکراسی بودند این گروه سازش با مدرنیته را شر می‌دانند که باید نابود شود.

۳- ذهنیت دوگانه انگار: نوبنیادگران بر این باور هستند که اندیشه‌ی آنها حقیقت مطلق بوده و بدین سبب غیر خود را باطل می‌دانند و معتقد به جنگ دائمی بین خود (حق) و دیگری (باطل) می‌باشند (Zeidan, 2001, 26-53).

۴- نص گرایی شدید و خطاناپذیری درک آنان از نصوص وحیانی و و نفی تفسیر تکثرگرایانه: آنان با هرگونه تفسیر متون دینی مخالف هستند و تفسیرهایی تاریخی از دین را نمی‌پذیرند و خواهان اجرای دقیق ظاهر احکام دینی هستند. آنها تلاش بنیادگرایان کلاسیک را در تفسیر دین باطل می‌دانند و تلاش در تفسیر دین را تهی کردن آن از معنای الهی می‌دانند. به نظر آنها، قرآن به زبان روشن و ساده فهم شده و تفرقه کنونی جهان اسلام از تفسیر متون دین حاصل شده است.

۵- نگرش منجی گرایانه: اعتقاد به آینده‌ای مطلوب و تلاش برای ایجاد آن یوتوپیا و همچنین اعتقاد به ایجاد چنین جامعه‌ای توسط منجی از اصول اساسی نوپنیدگرایی است.

۶- نگاه تمدنی به اسلام و اعتقاد به تقابل اسلام و غرب: از منظر این گروه تقابل اسلام و غرب تقابل خدا و انسان است یا تقابل احکام خدا در مقام تمایلات انسانی.

۷- ضد یهودی بودن: بر خلاف اسلام گرایان انقلابی و دولت گرایی شیعه و سنی، این گروه ضد یهود است و با نگاه تاریخی معتقد است که همانگونه که یهودیت در صدر اسلام با اسلام مخالفت می کرده، اکنون نیز دشمن اسلام است.

ب- ویژگی‌های ساختاری:

۱. فراملی بودن؛ این جنبش برخلاف اسلام گرایان انقلابی شیعه و سنی ماهیتی فراملی دارد که از اندونزی تا شرق آفریقا را دربر می گیرد.
۲. رهبری کاریزماتیک؛ ساختار این گروه سلسله مراتبی و تحت رهبری اوامر بالاتر تصمیم گیری است.
۳. شبکه های پراکنده و استفاده از ارتباطات و نشانه های دنیای مجازی.

پ- ویژگی‌های رفتاری:

تاکید بر جهاد علیه اشغال گران سرزمین‌های اسلامی، خشونت گرایی و عمل گرایی به همراه مبارزه با دولت‌های خائن به اسلام، استفاده از تمام ابزارهای تکنولوژی مدرن و قائل نشدن تفاوت بین نظامیان و غیرنظامیان از شاخص‌های رفتاری این جنبش می باشد.

اسلام سیاسی

هر چند اصطلاحاتی همچون اسلام سیاسی به دلایلی همچون بدیع بودن، عدم وجود مرجعی مشخص برای یکسان سازی کاربردهای مربوط به آن، برخورد غیر تخصصی با این گونه مقوله‌ها، و آشنایی ناقص مستشرقان از فرهنگ اسلامی از آشفتگی معنایی رنج می برند، اما می توان گفت اسلام سیاسی به آن دسته از جریانات اسلامی که معتقد به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس شریعت می باشند گفته می شود (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۱۳). به عبارت دیگر، اسلام سیاسی به مرجعیت دین و شریعت در امور سیاسی و اجتماعی اعتقاد دارد. در مقابل اسلام سیاسی، اسلام غیرسیاسی وجود دارد که چنین دغدغه ای ندارد، هر چند به نوعی تعامل یا

مداخله (نهاد) شریعت در سیاست اعتقاد داشته باشد (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۳). هواداران اسلام سیاسی بر تفکیک ناپذیری دین و سیاست تأکید ورزیده، معتقدند که اسلام دارای نظریه ای جامع درباره دولت و سیاست می باشد؛ و به دلیل تکیه بر وحی حکومت اسلامی برخاسته از متون دینی از سایر دیگر نظام های سیاسی برتر است. ایشان معتقدند که سایر چالش ها، انحرافات و مشکلات جوامع اسلامی بخاطر عدم عمل به اسلام و احکام اسلامی می باشد و برای عمل به این ارزش ها و احکام تشکیل حکومت اسلامی ضرورت دارد. ایشان اسلام را به مثابه یک ایدئولوژی جامع در نظر می گیرند که دنیا و آخرت انسان را در بر گرفته و برای همه حوزه های زندگی دستورها و احکامی روشن دارد. از آن چه گفته شد می توان حدس زد که اسلام سیاسی نسبت به بنیادگرایی اعم است؛ چرا که اسلام سیاسی می تواند شکل بنیادگرایانه نداشته باشد. اسلام سیاسی غیرانقلابی و میانه رو الزاماً بنیادگرا نیست. معتقدان به اسلام سیاسی مدرنیته را به طور کامل نفی نمی کنند، بلکه می کوشند اسلام را با جامعه مدرن سازگار نشان دهند. البته، اینان جنبه های سکولار تمدن غرب را نفی کرده و مشکل های جامعه های معاصر را به دوری از دین و معنویت نسبت داده و راه رهایی از آنها را توسل به ارزش های دینی و بازگشت به اسلام می دانند (حسینی زاده، ۱۳۸۶، ۱۷). از این رو، ویژگی های اسلام سیاسی را می توان مواردی همچون اعتقاد به ابعاد فراگیر دین، اعتقاد به جداناپذیری دین از سیاست، اعتقاد به تشکیل دولت مدرن بر اساس اسلام و اعتقاد به استعمار غرب عامل عقب ماندگی مسلمانان دانست. اسلام سیاسی مانند دیگر جریانات اسلام گرا در رویارویی با مدرنیته و تجدد شکل گرفته است. با حصری تاریخی، و نه عقلی، می توان گرایش هایی که در مقابل مدرنیته در عالم اسلام شکل گرفته اند را چند «نمونه مثالی»^۳ دانست؛ هرچند تجدد یک چیز نیست که همه گروه های زیر به یک شکل فهمیده باشند: بنیادگرایی: که با جنبه نرم افزاری تجدد سر ستیز دارد؛ ولی جنبه فناوری آن را می پذیرد. تجددگرایی اسلامی: که مدرنیته را می پذیرد، سنت گرایی^۴: که مدرنیته را پس از درک آن، نقد می کند، رویکرد سنتی: علما و فقهای سنتی اساساً دغدغه مدرنیته را ندارند؛ و بنابراین برای هم نهادسازی سنت و تجدد نیز فعالیت خاصی انجام نمی دهند. برخی حامیان اسلام سیاسی نقد پستتجددگرایی به تجددگرایی را پذیرفته اند و کوشش می کنند آن را با رویکرد دینی جمع نمایند. در این بین، موعودگرایی هم وجود دارد که بر خلاف سنت گراها به گذشته نظر ندارد؛ بلکه برای فرار از شرایط موجود به آینده پناه می برد. توضیح این رویکردها را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

^۳ . ideal type

^۴ . traditionalism

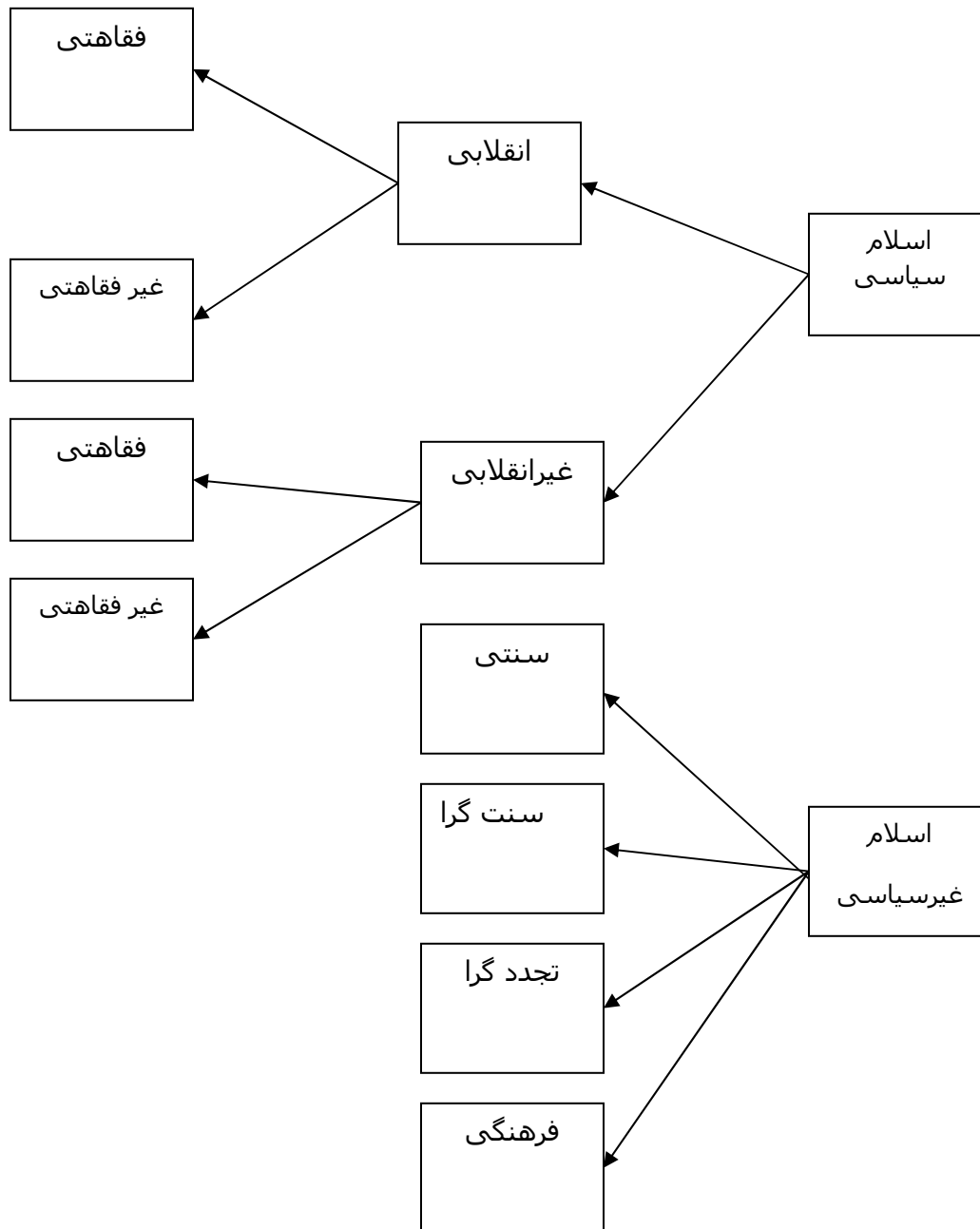
هرچند اسلام شیعی همواره با سیاست ارتباط داشته، اما غرض از "اسلام سیاسی" در این جا تعریفی خاص است. در این که اسلام شیعی، به دلیل اختلاف بر سر امامت، از ابتدا با سیاست درگیر بوده، شکی وجود ندارد. همان گونه که لیلی عشقی می‌نویسد: "این که می‌گوییم تشیع سیاسی است، چون بر اندیشه رویداد استوار است؛ و دکترین سوژه (فاعل شناسا) را می‌پذیرد. به این دلیل، تشیع سیاسی است که از بدو تولد با دعوای مشروعیت جانشینی پیامبر [ص] پیوند خورده، و معتقد است که حضور نامرئی امام زمان [ع] در کار است" (عشقی، ۱۳۷۹، ۱۲۰). این تعریف سیاسی بودن تشیع در این جا مد نظر نمی‌باشد. بلکه مراد از سیاسی بودن شیعه این است که به مرجعیت دین و شریعت در امور سیاسی و اجتماعی (در زمان غیبت، بر اساس قرائت شیعی) اعتقاد دارد و از این رو اسلام سیاسی شیعی در پی تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد. برعکس، اسلام غیرسیاسی شیعی چنین دغدغه‌ای ندارد؛ هرچند به نوعی تعامل یا مداخله (نهاد) شریعت در سیاست اعتقاد داشته باشد. همچنین بحث مبارزه با ظلم را باید از لزوم تشکیل حکومت جدا نمود. تقریباً هیچ فقیه شیعی به مشروعیت دادن به ظلم رأی نداده؛ هرچند اکثر ایشان به ضرورت تشکیل حکومت در دوران غیبت اعتقاد نداشته‌اند. به عنوان مثال فقهایی که در دوره قاجار به جهاد علیه روس رأی دادند، ادعای تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت نداشتند. اسلام سیاسی شیعی در حالی که امری بدیع شمرده می‌شود، ریشه در ظرفیت‌های اسلام غیرسیاسی دارد. اسلام سیاسی شیعی در دهه چهل شمسی متولد شد؛ هرچند نطفه‌اش قبل از آن منعقد شده بود؛ و برخی مؤلفه‌های آن در اندیشه سیاسی نراقی و صاحب جواهر ریشه داشت (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۳).

در این جا، سعی شده است گونه شناسی تقریباً جامعی از اسلام سیاسی و اسلام غیرسیاسی با تأکید بر فرهنگ شیعی و ویژگی‌ها و عقاید آنها به دست داده شود. البته، هر گونه‌شناسی همان گونه که از یک جهت می‌تواند به فهم صحیح‌تر کمک کند، از دیگر جهات ممکن است با محدودیت‌هایی روبرو باشد. در این جا این مفروض از قبل پذیرفته شده که هر طبقه‌بندی دارای محدودیت‌های خاص خود است. همچنین این مسأله تلقی به قبول می‌شود که عمل و نظر برخی اندیشمندان با هم فاصله دارد. مسأله دیگر آن است که تقسیمات موجود در این گونه شناسی از نوع "نمونه مثالی"^۵ و بر هستند؛ و بنابراین در خصوص هر فرد یا جریان فکری این احتمال وجود دارد که به درجه‌ای در هر طبقه قرار گیرد. بنابراین اسلام سیاسی و اسلام غیرسیاسی دو نمونه مثالی‌اند که در مصداق خاص به درجاتی وجود پیدا می‌کنند. به طور مثال، قرار دادن مطهری در گونه شناسی اسلام سیاسی

^۵. ideal type

غیرانقلابی فقه‌ای، و قرار دادن امام خمینی در اسلام سیاسی انقلابی فقه‌ای امری معقول، ولی تا اندازه‌ای مسامحه‌ای است. به بیان دیگر، دوگانگی‌های^۶ اسلام سیاسی/غیرسیاسی، انقلابی/غیرانقلابی و مانند آن اشاره به دو سر طیف دارند؛ و به مثابه درجات خاکستری‌اند، نه سیاه و سفید. توجه به این نکته در اینجا لازم است که اسلام سیاسی شیعه در ایران در واقع ادامه همان نحله بنیادگرایی و اسلام‌گرایی انقلابی در جهان عرب می‌باشد که توانست خود را در قالب اسلام سیاسی انقلابی شیعی بازتولید کرده و اقدام به تاسیس حکومت اسلامی نماید.

^۶. dichotomies



اسلام سیاسی انقلابی: ویژگی‌های اسلام سیاسی انقلابی شیعه عبارتند از: اعتقاد به انقلاب، روش‌های خشونت‌آمیز و تند و برنتافتن تجدد^۷. اسلام سیاسی شیعی در عین داشتن فتاوی سنتی نسبت به مسأله نقش و حقوق زنان نسبت به مردان، سعی می‌کند آن‌ها را به صحنه جامعه آورده؛ و نقشی همانند مردان بر دوش ایشان بنهد. این

⁷modernity

قرائت از اسلام به ضرورت ایجاد مقدمات تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت (بسیج مردم و انقلاب) رأی می‌دهد؛ هر چند مستلزم پرداخت بهایی زیاد، هزینه‌های جانی و مالی، باشد. این نحله از اسلام سیاسی هرچند مولود دوران مدرن است، ولی اساساً به دلیل رجعت به اصول اولیه اسلامی یا فرهنگی با شاخصه‌های تجدد سر ناسازگاری دارد (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۳). به همین دلیل است که اصطلاح ترکیبی "انقلاب محافظه‌کارانه" ناسازوار^۸ به نظر نمی‌رسد. در واقع، انقلابی خاص (همانند انقلاب اسلامی ایران) می‌تواند مربوط به دوران مدرن، ولی با ویژگی محافظه‌کارانه و بازگشت به ارزش‌های پیشین (همانند ارزش‌های حکومت نبوی و علوی) باشد. دقیقاً به دلیل ضد مدرن بودن انقلاب اسلامی ایران بود که میشل فوکو آن را - به اشتباه - انقلاب پسامدرن نامید. انقلاب ایران هرچند در تقابل با تجدد رخ داد، اما به هیچ وجه انقلاب پسامدرن تلقی نمی‌شود (فوکو، ۱۳۷۷، ص ۶۴). از دیدگاه اسلام‌گرایان انقلابی، تجدد دارای دو رویه استعمار و تمدن یا فناوری است. آن‌ها با توجه به سلطه تفکرات چپ، بعد استعماری غرب را بزرگ‌نمایی کرده، از بعد دوم نیز فقط جنبه ابزاری آن را اخذ کردند.

اسلام سیاسی انقلابی دو گرایش اصلی دارد: فقهاتی با نمایندگی امام خمینی، و غیرفقهاتی یا روشنفکری که شاخص‌ترین فرد آن را می‌توان شریعتی دانست. در نظریه فقهی امام خمینی چند شاخصه اصلی به چشم می‌خورد: ولایت مطلقه فقها (به معنای ابتدای احکام حکومتی ولایی بر مصلحت که بالطبع بر احکام اولیه و ثانویه تقدم پیدا می‌کند)، انقلاب و روش‌های خشونت آمیز برای سرنگون کردن نظام جور، و برنفتن جنبه استعماری و اندیشه‌ای غرب (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۴). به نظر بابی سعید، تفکر سیاسی امام خمینی، به رغم وجود تفاوتها و جریانهای مختلف اسلام گرا، منسجم ترین منطق اسلام گرایی است؛ و به واسطه اوست که اسلام گرایی توانست به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل شود (سعید، ۱۳۹۰، ۱۰۵). طبق نظر زبیده، دستاوردهای امام خمینی را جز با قرار دادن در بافت مدرنیته نمی‌توان درک کرد. در نگاه زبیده تئوری سیاسی غرب پیش شرط لازم برای حکومت اسلامی امام خمینی است. از نظر وی نظریه سیاسی امام خمینی تکرار نگرش سنتی شیعه نیست و بلکه بازتفسیری بنیادی و جدید از دکتترین سیاسی شیعه است (سعید، ۱۳۹۰، ۱۱۱ و ۱۱۲). شریعتی به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی ایران، توانست قرائتی از اسلام به دست دهد که راهنمای عمل اجتماعی باشد. او از انتظار، شهادت، تقیه، امامت و مانند آن تفسیری ایدئولوژیک ارائه نمود که مجموعاً با عنوان "تشیع سرخ" یا "تشیع علوی" در مقابل "تشیع صفوی" شناخته می‌شد (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۴).

اسلام سیاسی غیرانقلابی: اسلام سیاسی غیر انقلابی (که ممکن است اسلام سیاسی میانه‌رو، اصلاحی یا محافظه-گرایانه خوانده شود) بر خلاف اسلام سیاسی انقلابی، با سه مشخصه شناخته می‌شود: عدم اعتقاد به انقلاب،

^۸. paradoxical

ابتناء بر مهندسی تدریجی به جای روش‌های خشن و رادیکال، و تلائم با تجدد. این گونه اسلام سیاسی، همانند اسلام سیاسی انقلابی، دو نحله دارد: فقه‌ای و غیرفقه‌ای. شاخص‌ترین فرد نحله غیرفقه‌ای بازگان است. او به انقلاب و روش‌های خشونت‌آمیز اعتقادی نداشت؛ و با صدور انقلاب، به معنایی که در انقلاب اسلامی ایران فهمیده می‌شد، مخالف بود و روش‌های گام به گام را توصیه می‌کرد. وی به غرب به دید تحقیر نمی‌نگریست؛ و خصوصاً در دوران جوانی در صدد نشان دادن سازگاری علم و دین بود. شاید، بتوان مطهری (و بهشتی) را نمونه اسلام سیاسی فقه‌ای میانه‌رو دانست. علت این امر را می‌توان در دیدگاه او در ضرورت تشکیل نظام اسلامی از یک طرف (همانند دیدگاه قبل)، و اعتقاد عمیق به آزادی و دموکراسی از سویی دیگر دانست (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۴). هرچند مطهری با نظریه انقلاب موافقت داشت، اما به نظر می‌رسد اندیشه او با رادیکالیسم سازگار نباشد. همان گونه که اشاره شد، در اصطلاحات فوق نوعی تسامح وجود دارد؛ و به همین دلیل می‌توان بازگان را، بر خلاف مطهری، غیرانقلابی دانست.

اسلام غیر سیاسی

۱- اسلام (غیرسیاسی) سنتی: این اصطلاح را می‌توان برای آن دسته از علمایی به کار برد که دغدغه اصلی-شان امور دینی است، نه تشکیل حکومت بر اساس شریعت. به این معنا، جملگی فقهای اسلامی قبل از تولد اسلام سیاسی در این گروه جای می‌گیرند. اسلام عقیدتی با تجدد سازگار نیست و اساساً نمی-خواهد اسلام را طوری جلوه دهد که با تجدد هماهنگ شود؛ و بر خلاف اسلام سیاسی انقلابی، قصد کشاندن زنان به جامعه را نیز ندارند. این گونه اندیشمندان سنت‌گرا تلقی نمی‌شوند؛ چرا که سنت‌گرایی، در مقابل تجددگرایی تعریف خاص خود را داراست. فقهای سنتی می‌توانند از دیدگاه اندیشه‌ای معتقد به تعامل روحانیت و دولت (همانند الگوی سلطنت مشروطه در دوره صفویه و قاجار)، تفصیل بین زمان حضور و غیبت و یا حتی انزوای از سیاست باشند. اسلام عقیدتی را می‌توان به زیرشاخه‌هایی همانند اصولیون، سنتی‌ها یا اخباریون (اعم از مکتب تفکیک) و عرفا تقسیم کرد (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۵).

۲- اسلام (غیرسیاسی) سنت‌گرا: اسلام سنت‌گرا، بر خلاف اسلام سنتی، در برداشت از متون به معنای باطنی متون بیشتر توجه دارد تا ظاهر الفاظ. از سویی دیگر، سنت‌گرایان به جای هماهنگ ساختن دین با تجدد به سنت رجوع می‌کنند. به همین دلیل است که اسلام سنت‌گرایانه ماهیتی غیرسیاسی دارد. سنت‌گرایان گروهی هستند که قایل به خرد جاویدان (eternal wisdom) اند. آنان معتقدند که حقیقتی واحد و الهی وجود دارد که در ادیان مختلف بروز و نمود داشته است. آنان از این جهت حتی ادیان شرق آسیا مانند آیین بودا، جین، شینتو و دائو را نیز برخوردار از حقیقت می‌دانند. سنت‌گرایان با تجدد و انسان‌مداری (humanism) عصر مدرن سرناسازگاری دارند و آن را دوره‌ی هبوطی زندگی بشر می‌دانند یعنی دوره‌ای که آدمیانسر از امر قدسی بر تافته‌اند و رو به نفسانیت و خود محوری آورده‌اند. سنت‌گرایان از این جهت که قایل به خرد جاویدان و نحوه‌ای کثرت‌گرایی دینی (religious)

pluralism) اند، از برخی لایه‌های سنتی‌ها (خصوصاً لایه‌ی فقیهانه و حدیثی آنان) جدا می‌شوند و همچنین توجه آنان به تجدد و نقد آن نیز از فرق‌های فارق آنان وسنتی‌هاست. شوان، کوماراسوامی، مارتین لینگز و حسین نصر از سنت‌گرایان هستند (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۵).

۳- اسلام (غیرسیاسی) تجددگرا: اسلام تجددگرا اساساً غیرسیاسی است؛ و دین را به ارتباط انسان و خدا (مبدأ و معاد) تقلیل می‌دهد. فقه از این دیدگاه نیز عمدتاً به اعمال فردی بسنده می‌کند؛ و به دلیل نظام‌ساز نبودن نمی‌تواند سیاسی و اجتماعی باشد. این قرائت از اسلام به شدت حداقلی است؛ و از دین ارائه راه‌کارهای سیاسی و اجتماعی را انتظار ندارد؛ و بنابراین به جدایی دین از سیاست متمایل است. دغدغه سازگاری دین با تجدد در این نحله قوی‌تر از بقیه گروه‌هاست؛ و بنابراین بر اساس روش‌شناسی-ها و تفاسیر جدید، نقشی مشابه مردان برای زمان قائل است (حقیقت، ۱۳۸۹، ۲۶۶).

۴- اسلام (غیرسیاسی) فرهنگی: هرچند اصطلاح «اسلام فرهنگی» در اسلام سیاسی شیعی مطرح نشده است، اما الزاماً به اهل سنت نیز تعلق ندارد. طبق تعریف بسام طیبی، اسلام فرهنگی - با این پیش‌فرض که فرهنگ ذات ندارد و همیشه متحول می‌شود - عبارت است از نظام نمادهای فرهنگی که با آن مسلمان‌ها واقعیت را درک می‌کنند؛ و بر اساس آن جهان‌بینی خود را بنیان می‌گذارند. فرضیه او این است که دین از نمادهای اجتماعی- فرهنگی تشکیل می‌شود که فهمی از واقع را شکل می‌دهد و طرحی برای آن به شیوه‌ای خاص می‌سازد. ادیان نظام‌های فرهنگی‌اند که از فرایندهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند؛ و از سویی دیگر، بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند. از آن‌جا که اسلام فرهنگی نوعی شیوه زیست است، شاید مبتنی بر دیدگاهی جامعه‌شناسانه باشد. نوعی از اسلام فرهنگی، اسلام صوفیانه‌ای است که در کشورهای همانند اندونزی دیده می‌شود. این نحله از اسلام اولاً با اسلام سیاسی مرزبندی مشخصی دارد، ثانیاً ملی‌گرایانه است، و ثالثاً بر اندیشه‌ای معنوی و روحانی از اسلام مبتنا دارد. از دیدگاه طیبی، اروپا نباید هویت خود را از دست بدهد؛ بلکه باید در نقطه مقابل به اکثریت قاطع مسلمانانی که در این قاره زندگی می‌کنند، هویتی جدید عرضه کند که آن را "اسلام اروپایی" می‌نامد. شکی نیست که بنیادگرایان اسلامی به نوبه خود اسلام اروپایی را قاطعانه مردود می‌شمارند (گفت و شنود با بسام طیبی، ۱۳۸۳).

اسلام سیاسی سنی

هرچند انقلاب اسلامی ایران و اسلام سیاسی شیعی تأثیراتی از اسلام سیاسی اهل سنت گرفته، اما نزد اهل سنت شرایط بدین گونه پیش نرفت. در واقع، همان طور که بیان شد ناکامی‌ها و عدم موفقیت‌های اسلام انقلابی دولت‌گرا در جوامع سنی و ناتوانی آنها در حل مسائل جهان اسلام مثل افغانستان و فلسطین از یک طرف و نبودن زمینه و جایگاه مرجعیت و فقها از طرف دیگر سبب شد که اسلام انقلابی دولت‌گرا در این جوامع

عقیم مانده و نتواند خود را بازتولید کند لذا جوامع سنی با پدیده ای به نام اسلام سیاسی سنی مواجه نشدند بلکه نوبنیادگرایی پدیده ای بود که در این جوامع سر برآورد از همین رو در اینجا به مقایسه و نسبت سنجی اسلام سیاسی شیعی با پدیده نوبنیادگرایی سنی می پردازیم.

تقابل اسلام سیاسی شیعه ایران با نوبنیادگرایی سنی

تفاوت های اسلام سیاسی شیعه با نوبنیادگرایی را می توان در موارد ذیل برشمرد:

الف: مباحث هستی شناسی نوبنیادگرایی:

۱- نبرد دوگانه تاریخی و تعارض آمیز میان کفر و ایمان: نوبنیادگرایان تاریخ را به مثابه یک نبرد معنوی و بخشی از رویارویی کلان تر و کیهانی میان نیروهای خوب خداوند و نیروهای بد و شرور شیطان می دانند. در این شرایط هر انسان مومنی باید از این جریان مبارزه آگاه باشد. در نگرش نوبنیادگرایان این تقسیم ذهنی دوگانه انگار مطلق گرا (نور در برابر روشنی، خدا در برابر شیطان و حق در برابر باطل) جهان عینی را نیز به دو دسته تقسیم می کند که بازتاب ذهنیت در عینت است (Zeidan, 2001, 26-53). این در حالی است که این ذهنیت دو گانه انگار متصلب در اسلام سیاسی شیعی دیده نمی شود.

۲- امت گرایی و تاکید بر جهان اسلام: یکی از مباحث هستی شناسی هر چارچوب تحلیلی تاکید آن بر واحد تحلیل است. برخلاف جریان بنیادگرایی که الیویه روا به درستی آنها را اسلام ملی گرا نام می نهد، جریان نوبنیادگرایی دارای گرایشات امت محور و تشکیل سرزمین اسلامی از اندونزی تا شمال آفریقا می باشد. به نظر وی، نوبنیادگرایی یک جریان بین الملل گراست و چندان نگران ایجاد یک دولت اسلامی در یک کشور مشخص نیست. آنها احزاب سیاسی واقعی، سازمانهای جوانان ملی و انجمن روشنفکران یک منطقه ی خاص که مورد نظر بسیاری از اسلام گرایان انقلابی مثل ایران و لبنان و اخوان المسلمین است را دارا نیستند. آنها تقسیم بندیهای داخلی جهان اسلام را توطئه دشمنان دانسته اند؛ و دلیل حمله به صلیبیون را به خاطر اشغال سرزمین های اسلامی قلمداد کرده، خود را پیش قراول جبهه جهانی اسلام می دانند (Roy, 2003, 20).

۳- مخالفت با انسان باوری و مخالفت با دموکراسی: بن لادن، ایمن الظواهری و ابو مصعب زرقاوی بحث های مشترکی درباره ی دموکراسی و اصلاحات سیاسی در سرزمین های اسلامی دارند. بن لادن در بیانیه ۲۰۰۴ خود اعلام می دارد که دموکراسی و حکومت های مبتنی بر قانون اساسی و پادشاهی

های اسلامی همگی به یک میزان برای جوامع اسلامی غیر قابل پذیرش اند؛ زیرا آنها حاکمیت حاکمان انسانی و نظام حقوقی انسان ساخته را به جای نظام حقوقی اسلامی تحکیم می بخشند (Bin-Laden, 2004). زرقاوی نیز در سال ۲۰۰۵ دموکراسی را رقیب دین اسلام معرفی کرد و پیروی از اصول دموکراتیک نظیر آزادی بیان و آزادی مذهب را به عنوان اصول غیر اسلامی موجب ارتداد دانسته که مجازاتش مرگ است.

همچنین اسامه بن لادن در ۲۰۰۴ از مسلمانان خواست تا با ایجاد حکومت دموکراتیک در عراق، افغانستان و سرزمین های اسلامی مخالفت نمایند و در برابر جنبش های اصلاحی غیر اسلامی در دیگر جوامع مسلمان و نیز برای نابودی رژیم های موجود که به اندازه ی کافی اسلامی نیستند مبارزه صورت بگیرد (Bin-Laden, 2004).

در واقع، ایشان به جای حکومت های دموکراتیک خواستار تشکیل حکومتی براساس اصول اسلامی و سنت شورا هستند. آنها اصلاحات را در بستر احکام دینی قبول دارند و در دسامبر ۲۰۰۶ ایمن الظواهری به شدت از گروه فلسطینی حماس به خاطر عدول از این خواسته انتقاد کرد چون معتقد است که قبل از وارد شدن به انتخابات باید دارای قانونی اساسی اسلامی بود. سخنان نوبنیادگرایان یادآور سخنان سیدقطب است که: "ظاهر دموکراسی، ظاهری زیبا و زیننده است ولی حقیقت واقعی آن حکومت طاغوت سرمایه است، در جاهلیت نوین مقداری از آزادی نسبی وجود دارد که مانند ماسکی زیبا، چهره ی کریه و زننده ی عبودیت نوین و طاغوت جدید را از نظرها مستور می دارد" قطب می اندیشید که دلیل اصلی کاهش ارزشهای اخلاقی جوامع مسلمان در بازگشت به اومانیسزم (انسان باوری) و از بین بردن حاکمیت کامل برای شریعت اسلامی است (قطب، بی تا، ۱۴۴). البته، نباید فراموش کرد که سید قطب الهام دهنده به اسلام انقلابی سنی و حتی شیعی نیز بوده است.

۴- تاکید بر اولویت مبارزه با عوامل خارجی تا مسائل درونی: برخلاف بنیادگرایی سلفی که بر وجود جامعه ی جاهلی داخلی و مبارزه با آن تاکید دارد و نیز اسلام گرایان انقلابی و اسلام سیاسی شیعی که خواستار سرنگونی حکومت های مستبد داخلی و جایگزینی آن با حکومت راستین اسلامی در کشورهای اسلامی (از نظر اسلامگرایان انقلابی کشور مهم است نه سرزمین اسلامی) می باشند، نوبنیادگرایان بیشتر بر عوامل خارجی به عنوان کفر بزرگتر توجه دارند. قطب مدعی بود که همه ی جوامع آن زمان حتی مسلمانان که ملاکهای توحید و حاکمیت خداوند را اجرا نمی نمایند کافر هستند و باید نابود شوند. شکری مصطفی، رهبر جنبش تکفیر و الهجره نیز بیان کرد که رژیم و مردمان یک دولت جاهلی تکفیری هستند و مسلمانان واقعی باید خود را از آنها جدا نمایند و ی

حتی ۴ فقه اهل سنت را نیز با این ادعا که آنها خلاقیت های فردی در تفسیر را جانشین دین کرده و خود را واسطه بین انسان و خدا قرار داده اند را طواغیت نامید (دکمجیان، ۱۳۶۶، ۱۱۲-۱۲۱). عبدالسلام فرج نیز اعلام کرد که همه رژیم های طاغوتی و هم کسانی که در استخدام آنها هستند تکفیری هستند و جهاد علیه آنها مشروع و لازم الاجراست. بنابراین، هدف اول بنیادگرایی کلاسیک دشمنان داخلی هستند و دشمنان خارجی را باید بعداً با آنها روبرو شد (سلس، ۱۳۷۹، ۱۴۶-۱۶۲). اما نظرات عبدالله عظم که مرشد بن لادن بوده در گذار از اعلام جهاد علیه ملحدان داخلی به کفار متجاوز داخلی موثر بود. به نظر وی اکنون کافران سرزمین اسلام را اشغال کرده اند و جهاد واجب عینی برای همه ی مسلمانان است و از مسلمانان می خواهد که ناسیونالیسم را کنار گذاشته و ابتدا به افغانستان و فلسطین توجه نمایند که مسائل اولویت دار جهان اسلام هستند. بن لادن نیز ادعا می کند که جهاد با کفار و پیروزی بر تجاوزکاران در درجه ی اول اهمیت قرار دارد و اکنون زمان مبارزه با کفر بزرگتر است (Azzam, 2008).

۵- رابطه دوگانه با علم و عدم پذیرش آمیزش عقل و دین: موضع دوگانه ی نوبنیادگرایان با علم موجب شده است که برخی از محققان چون اندور هی وود آنها را پدیده ای مدرن بداند. چون به شدت از نتایج مدرنیته استفاده می کنند در حالی که خود مدرنیته را نفی می کنند (هی وود، ۱۳۸۳، ۴۸۲). اسلام سیاسی شیعی مدرنیته و تکنولوژی حاصل از آن را پذیرفته، اما دست به انتخاب گزینشی می زند. در بحث تفسیر دین نیز نوبنیادگرایان تداوم بخش نگرشهای سید قطب هستند که معتقد بود که مشکلات واقعی مسلمانان زمانی ایجاد شد که به تاویل نصوص قرآنی پرداختند و چاره درد اسلام را در کنار گذاشتن یکباره تمام مرده ریگ عقل می دانست و بر آن بود که ایدئولوژی اسلامی را بی واسطه از قرآن کسب نماید. نوبنیادگرایان نیز قرآن و احادیث نبی را به عنوان راهنمایی متنقن و فرازمانی و مکانی و بدون هر گونه تفسیر تلقی می کنند (سیدقطب، ۱۳۶۱، ۶۶-۶۹). لیکن اسلام سیاسی شیعی عقل و دین را با هم آمیخته و به تفسیر عقلانی متون وحیانی می پردازد.

۶- ضد یهودی بودن به جای ضد صهیونیستی بودن: مسلمانان سنت گرا و اسلام گرایان انقلابی، از جمله اسلام سیاسی شیعی یهودیانی را که در مقابل حضرت محمد (ص) در قرن هفتم مقاومت کردند را نماینده ی کل یهودیان در تمام زمانها و مکان های دیگر قلمداد نمی کنند ولی برخلاف آنها نوبنیادگرایان همه ی یهودیان را در همه ی زمانها و مکان ها در حال توطئه علیه اسلام و نابودی آن می دانند و برای مشروعیت بخشی به اندیشه ی خود از قرآن و احادیث پیامبر به صورت گزینشی استفاده می نمایند و به دلیل نگرش غیرتفسیرگرای خود آیاتی که از نظر سنت گرایان

مربوط به یهودیت قرن هفتم است را به تمام یهودیان در تمام زمانها تسری می دهند. بدین ترتیب، نوبنیادگرایان اسلامی امروزه خود را درگیر نبرد کیهانی با یهودیان می دانند. (Yousafsaï, 1998)

۷- تکفیرگرایی: تکفیر گرایی، به عنوان ابزاری برای اعلان خروج فرد یا گروهی از دین خدا، اولین بار توسط خوارج علیه دیگر مسلمانان به کار برده شد، اما در دوران جدید برای اولین بار محمد عبد الوهاب بود که مفهوم تکفیر را وارد جریان فکری اش نمود. وی محدوده تکفیر را چنان گستراند که هم شامل غیر مسلمانان می شد و هم مسلمانانی که چون او نمی اندیشیدند. بعدها این مفهوم در اندیشه های سید قطب، شکری مصطفی و عبد السلام فرج نیز راه یافت، اما در بین اسلام گرایان انقلابی از چنین مسئله ای که دیگر مسلمانان را تکفیر و علیه آنها وارد جنگ شوند، احتراز می کردند و این جریان نوبنیادگرایی اسلامی بود که به نوعی این اندیشه تکفیری را زنده کرد. بنابراین جریان نوبنیادگرایی دوباره تفکرات تکفیری که تا مدتها بخاطر برجستگی نگاه اسلامگرایان انقلابی و تلاشهای اولیه ی آنها برای وحدت اسلامی افول کرده بود، زنده کرده است که نتایج آن را می توان در حوادث عراق و کشتار شیعیان و حمله به قبور مطهر امامان شیعه علیهم السلام مشاهده کرد.

۸- جهادگرایی: برخلاف سنت گرایان که اذن جهاد را تنها از سوی علما و پس از مشاوره با دیگران مجاز می دانستند و برای آن شرایط سختی قائل بودند، نوبنیادگرایان مفهوم جهاد را عوامانه کرده و آنرا به ابزاری کارآمد برای مبارزه علیه دشمنان خود در درگیری با دولت ها تبدیل کرده اند. رهبران نوبنیادگرایی که دارای صلاحیت و درجه علمی علماء سنتی نیستند برای خود صلاحیت صدور حکم جهاد قائل شدند که جهاد یک واجب مورد غفلت قرار گرفته است (Zeidan, 2001, 32). این در حالی است که در باب ماهیت جهاد، اندیشه شیعه تفاوتی تعیین کننده با فکر نوبنیادگرایی پیدا کرده است. در حقیقت، هرچند عده ای از فقهای معاصر جهاد ابتدایی را هم در زمان حضور معصوم و هم در زمان غیبت کبری مشروع و واجب می دانند مانند آیت الله خویی و علامه فضل الله و دسته ای دیگر از فقهای معاصر حتی منکر جهاد ابتدایی شده و همه جهاد در اسلام را تدافعی می دانند مانند صالحی نجف آبادی و منتظری اما همه فقهای متقدم و مشهور فقهای متاخر و معاصر جهاد ابتدایی را منحصر در زمان حضور معصوم (ع) مشروع دانسته و در زمان غیبت کبری آن را جایز نمی دانند. همچنین همه فقهای کلاسیک و مشهور فقهای معاصر جهاد را یکی از واجبات کفایی و نه عینی می دانند (مظفری، ۱۳۸۹، ۲۴۰-۲۵۰).

ب- معرفت شناسی / روش شناسی نوبنیادگرایی:

معرفت شناسی/ روش شناسی جریان نوبنیادگرایی برخلاف جریان اسلام انقلابی است. جریان اسلام انقلابی به عنوان شاخه ای از بنیادگرایی قدیم با تقسیم احکام دینی به ثوابت و متغیرات و نیز با نگاهی تاریخی به برخی از احکام دین و تلقی زمینه مندی تاریخی آن، سعی می کند با شیوه های تفسیری و تاویلی به روزآمد کردن بسیاری از احکام با توجه به شرایط و مقتضیات زمان کنونی بپردازد و اصطلاحاً دین را "راه حلی" برای تمام مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی دوران جدید می داند، ادعایی که از سوی بسیاری از اسلامگرایان انقلابی در ایران - الجزایر و اخوان دوره ی جدید در مصر مشاهده می شود (Chandra, 3-16). اما جریان نوبنیادگرایی که یوسف قرضاوی آنها را "نصوصیه" جدید می نامد ضمن رد اجتهاد در علوم دینی، تنها به نصوص - بویژه سنت - اتکا می کنند و حتی در مورد پیشوایان دینی گذشته مذاهب چهارگانه نیز با دید انتقادی می نگرند (قرضاوی، ۱۳۷۶، ۹۶).

نوبنیادگرایان در نگاه به تحولات تاریخی نیز رویکردی دوگانه دارند. آنها از یکسو با نگاهی به تاریخ اولیه اسلام، تمام تحولات آن زمان و احکام مربوط به آن دوره را به عنوان احکام فرازمانی برای تمام دوره ها و زمانها می دانند که این امر بخصوص در مورد نگاه آنها به یهودیان و نیز در احکام و قوانین شرعی جنگ مشهود است. اما از سوی دیگر، به منظور مشروعیت بخشی یا کسب اقبال عمومی به نظرات دینی خود به صورت گزینشی به ذکر نمونه های تاریخی می پردازند. به عنوان نمونه آنها از توطئه صلیبیون (انگلستان و فرانسه و ایتالیا) پس از جنگ جهانی اول و نیز مسلمان کشی مسیحیان اروپایی در کوزو بوسنی سخن می گویند اما از کمک آمریکایی صلیبی به خود نوبنیادگرایان در نبرد علیه روسیه و نیز مداخله همین آمریکای صلیبی برای توقف نسل کشی صرب ها در بوسنی سخنی به زبان نمی آورند. از نظر معرفت شناسی، نگاه مطلق گرایانه آنها به احکام دین نه تنها همزیستی مسلمانان با غیرمسلمانان را ناممکن می سازد بلکه تکثرهای درون جامعه ی مسلمان را نیز نفی می کند. در این زمینه بیشترین تعارض را با جریان سنت گرایی دینی که به وحدت درونی ادیان و کثرت گرایی معتقدند و نیز با اسلامگرایان صوفی دارند. مثلاً جریان نوبنیادگرایی در آسیای مرکزی بخصوص در تاجیکستان تعارضات زیادی به فرقه نقشبندیه دارد، و طالبان در افغانستان و القاعده ی عراق با شیعیان دشمنی دائمی دارند. (پازوکی، ۱۳۸۲، ۲۶).

از منظر مطالعات درون دینی نیز آنها با اسلامگرایان انقلابی از جمله اسلام سیاسی شیعی و سنت گرایان متفاوتند. رابطه ی خداوند با انسان در نگاه نوبنیادگرایان رابطه خالق و مخلوق و مولی و عبد

است، و نه حبیب و محبوب یا عاشق و معشوقِ اسلامگرایان سنتی و انقلابی و یا عرفای اسلامی که ناظر بر وجه رحمانی و استحسانی دین است .

در الهیات نوبنیادگرایی انسان و ابتکارات انسان و عشق ورزی و راز و نیاز عاشقانه با خداوند جای خود را به مناسک و عبادات و اجرای رسوم و ظاهر دین می دهد. پس در این شرایط است که در افغانستان موسیقی، تئاتر و مبحث کلان هنر تعطیل می شود، زن از جلوه جمال الهی به ابزار شیطان در وسوسه مرد بدل می شود که باید در پستوی خانه پوشیده و نهان شود. بنابراین، در معرفت شناسی نوبنیادگرایی ظاهر شریعت جای باطن دین را می گیرد و اصالت به ظاهر شریعت و اجرای آن داده می شود که نوع روش شناسی آنها را نیز شکل می دهد. از منظر روش شناسی، نوبنیادگرایی به ظاهر متن و نص توجه می کند که ریشه فکری آنها به اسلام سلفی برمی گردد. مثلاً شکری مصطفی رهبر تکفیر و الهجره معتقد است که "قرآن به زبان عربی ساده و کاملاً روشن برای هر مسلمانی نازل شده است و نیازی به تفسیر آن نیست" .. (Zeidan, 2001, 45). از این رو، وی چهار فقه اهل تسنن را به دلیل اینکه تفسیرهای انسان ساخته هستند جاهلی می نامد که خود رهبران این چهار فقه نیز به طاغوت بدل گشته اند (دکمجیان، ۱۳۶۶، ۹۲-۹۶).

در دوران جدید نیز اندیشه ی نوبنیادگرایی در تجربه ی حکومتی خود در طالبان و نیز در دوران کنونی، تنها به شکل ظاهری نص و متون مقدس در کنشهای خود متمرکز می شود. چون وحی کلام بی واسطه ی خداوند است که فراتر از هر گونه تفسیرمی باشد و امری است مطلق در تمام زمانها که انسانها تنها باید همانگونه که هست از قرآن پیروی نمایند .

پ- مباحث محتوایی رویکرد نوبنیادگرایی :

در مباحث محتوایی نگاه نوبنیادگرایی به چند نکته پرداخته می شود:

الف) چگونگی ایفای فریضه جهاد و شیوه های اقدام جهادی (عملیات جان نثارانه): نوبنیادگرایی هر چند در ظاهر بر جهاد دفاعی تاکید داشته اما در عمل اقداماتش از مصادیق جهاد ابتدایی می باشد که تحت عنوان جهاد تدافعی صورت می گیرد اما همان طور که بیان شد بر طبق نظر مشهور فقهای معاصر شیعی جهاد ابتدایی در حال حاضر (زمان غیبت کبری) امکان پذیر نمی باشد، و شیعه در عمل نیز غالباً پیرو همین نظریه بوده و از آن تخطی نکرده است.

ب) امکان و شرایط ایجاد صلح با کفار: نوبنیادگرایان براساس تجربه صلح حدیبیه از سوی پیامبر، امکان صلح با کفار را ممکن می دانند ولی معتقدند که در شرایط زیر معاهده ی صلح بی اثر می شود :

۱- در شرایطی که حتی یک وجب از خاک مسلمین در تصرف کفار باشد. چون خاک مسلمین به هیچ کس تعلق ندارد که بتوان در مورد آن مذاکره کرد و به خدا و اسلام تعلق دارد. بنابراین تا زمانی که یهودیان در فلسطین و آمریکائیان در شبه جزیره عربستان هستند امکان صلح وجود ندارد .

۲- در شرایطی که جهاد واجب عینی است امکان صلح وجود ندارد. یعنی تا زمانی که دشمنان در سرزمین های اسلام هستند امکان صلح وجود ندارد .

۳- در هر شرایطی که مستلزم تعطیلی شریعت خداوند و یا چشم پوشی از اجرای احکام اسلامی است، معاهده صلح انجام نمی شود .

۴ - معاهده ی صلحی که مستلزم تحقیر مسلمین است انجام نمی پذیرد و نوبنیادگرایان براساس همین بند با تمام مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل مخالفت می کنند .

۵ - معاهده ای که با شریعت اسلام مخالف باشند مثل :

الف: معاهده ای که به مشرکین اجازه دهد به سرزمین حرمین شرفین وارد شوند که برخلاف حدیث نبوی است که "تمام یهودیان و مسیحیان را از سرزمین شبه جزیره ی عربی بیرون برانید".

ب: معاهده ای که زنان مسلمان را به کفار تحویل دهد .

۶ - معاهده ی صلحی که به کفر اجازه می دهد به اقدامات غیراسلامی بپردازند مثل ساختن کلیسا در سرزمین اسلام یا عملیات مسیونری (Azzam, 2008).

اما به اعتقاد اسلام سیاسی شیعی امکان صلح با کفار در هر شرایطی وجود دارد، مگر در شرایطی که وهن اسلام باشد. در واقع هر چند که فقه قدیم شیعی اصالت را به جهاد می داد، اما نظریه های جدید فقهی از اصالت صلح صحبت می کنند. از همین رو به اعتقاد شیعه روایات اسلامی آشکارا بر صلح به مثابه اصل اولیه تاکید کرده است (فیرحی، ۱۳۸۷، ۱۳۱-۱۵۹). امام علی (ع) در ارتباط با صلح می فرمایند "وجدتُ المسالمة مالم یکن وهن فی الاسلام انجع من القتال" (ری شهری، ۱۳۷۵، ۱۶۲). همو در دستور العملی به مالک اشتر می فرماید "صلحی را که خداوند تو و دشمنت را بدان فرا خوانده است و رضای خدا در آن است ، از خود دور مکن" از این رو با توجه به این احادیث و سایر مستندات دیگری که در فقه شیعه ذکر گردیده است شیعه معتقد به اصالت صلح می باشد و جز در شرایطی که وهن اسلام باشد در سایر شرایط خواهان برقراری صلح می باشد.

(ج) نوع رابطه با کشورهای مسلمان:

نوبنیادگرایان عمیقاً رویکرد فراملی دارند، و تأکیدشان بر امت اسلامی و سرزمین اسلامی است. اینها چندان در پی تأسیس حکومت و دولت اسلامی نیستند بلکه اجرای شریعت اسلامی و احکام اسلام و بیرون راندن دشمنان و کفار از سرزمین اسلامی برایشان بسیار مهم تر است. بنابراین، محدوده فعالیت نوبنیادگرایان فراملی است و تا حد زیادی به سیاست ها و استراتژی‌های داخلی دولتها ارتباطی ندارد. لذا، آنچه برای ایشان در رابطه با کشورهای مسلمان مهم است اجرای شریعت اسلام توسط این دولتها می باشد؛ و دلیل مخالفت یا حمله ی آنها به این دولت ها مسائل سیاسی یا استبداد موجود در این کشورها نیست. از همین رو، بن لادن در گفتگو با رابرت فیسک در سال ۱۹۹۶ دولت های عربی و مسلمان را به دلیل هم پیمانی با کفار غیر مشروع می داند و آن ها را متهم به کفر می کند که حمله به آنها نیز مجاز است.

همچنین نوبنیادگرایان مبارک، قذافی و عرفات و شاه عربستان را به دلیل همکاری با کفار و عدم اجرای شریعت محکوم می نمایند (Fisk, 1996). این در حالی است که اسلام گرایان انقلابی و اسلام سیاسی شیعی خواستار سرنگونی حکومت های مستبد داخلی و جایگزینی آنها با حکومت های راستین اسلامی در کشورهای اسلامی (از نظر اسلامگرایان انقلابی کشور مهم است نه سرزمین اسلامی) می باشند.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر در پی آن است تا با ارائه تعریف و بیان چیستی بنیادگرایی، نوبنیادگرایی و اسلام سیاسی به بیان نسبت مذهب شیعه با هر کدام از این مفاهیم در مقایسه با مذهب سنی بپردازد. بنیادگرایی در معنای عام به هر حرکتی که خواهان اجرای کامل و بی چون و چرای آموزه‌های دینی باشد گفته می شود؛ و در معنای خاص به دسته ای از جریان اسلام گرا که از یک سو عقل گریز بوده و ریشه در اهل حدیث، حنبلی گری و اشعری گری دارند، و از سوی دیگر با ابزار خشونت سودای ضدیت با تجدد را در سر می‌پروراند اطلاق می شود. در چنین اطلاقی بنیادگرایی با عقل گریزی و رد مطلق هر امر جدید و در نتیجه رد کل آموزه های دنیای مدرن و تأکید بر ظاهر الفاظ متون مقدس شناسایی می شود. منظور از نوبنیادگرایی نیز گرایشی از اسلام گرایی است که از لحاظ تاریخی پس از حمله شوروی به افغانستان شکل گرفت و بعد از دهه ۹۰ گسترش چشمگیری یافت. این جریان که از لحاظ ایدئولوژیکی محافظه کار و از لحاظ سیاسی رادیکال، خشونت طلب و از لحاظ محدوده فعالیت فراملی است تا حد زیادی به سیاست ها و استراتژی‌های داخلی دولتها ارتباطی ندارد، و بیشتر رویکردی "ضد

خارجی" پیدا کرده است. اسلام سیاسی نیز به جریان هایی که معتقد به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی بر اساس شریعت هستند گفته می شود.

در ادامه از خلال نسبت سنجی دو مذهب شیعه و سنی با این جریان ها و مقایسه آنها با یکدیگر نتایج زیر حاصل شده است.

- بنیادگرایی در همه انواع آن یعنی سنتی، اصلاحی و اسلام گرای انقلابی در هر دو مذهب شیعه و سنی شکل گرفته اند. به تعبیری دیگر هر دو مذهب سنی و شیعه با بنیادگرایی و نحله های مختلف آن نسبت برقرار کرده اند.
- مذهب شیعه بنا به دلایل مذکور نتوانسته است با پدیده نوبنیادگرایی نسبتی برقرار کند. به عبارت دیگر، پدیده ای به نام نوبنیادگرایی شیعی وجود نداشته و تنها می توان از نوبنیادگرایی سنی سخن گفت. البته، این گونه مفاهیم آشفتگی دارند، و گاه به معانی مشابه نیز به کار می روند.
- اصطلاح «اسلام سیاسی» نیز هرچند آشفتگی مفهومی دارد، اما به نظر می رسد از بنیادگرایی سیاسی اعم باشد. اسلام سیاسی می تواند غیرانقلابی و میانه رو باشد و به درجاتی تجدد را برتابد.
- مذهب شیعه در قالب بنیادگرایی- اصلاح طلب و انقلابی و اسلام سیاسی- و مذهب سنی در قالب بنیادگرایی سنتی- اصلاح طلب و انقلابی و پدیده نوبنیادگرایی- خود را نشان داده اند.
- بنیادگرایی سنتی شیعی با بنیادگرایی سنی همسو و با بنیادگرایی اصلاح طلب (شیعه و سنی) و انقلابی (شیعه و سنی) و اسلام سیاسی شیعی متفاوت، و با نوبنیادگرایی ناسازگار است.
- بنیادگرایی اصلاح طلب سنی با بنیادگرایی اصلاح طلب شیعی همسو و با بنیادگرایی سنتی (شیعه و سنی) و انقلابی (شیعه و سنی) و اسلام سیاسی شیعی متفاوت و با نوبنیادگرایی سر ناسازگاری دارد.
- بنیادگرایی انقلابی شیعی با نوع سنی آن همسو، و با اسلام اصلاحی و غیرانقلابی (شیعه و سنی) متفاوت، و با نوبنیادگرایی تقابل دارد.
- اسلام سیاسی شیعی نمونه مشابه سنی نداشته و با بنیادگرایی انقلابی (شیعه و سنی) همسو، و با بنیادگرایی سنتی (شیعی و سنی) و اصلاحی (شیعه و سنی) متفاوت، و با نوبنیادگرایی تقابل دارد.
- نوبنیادگرایی سنی نمونه مشابه شیعی نداشته و با بنیادگرایی سنتی (شیعی و سنی) و بنیادگرایی اصلاحی (شیعه و سنی) و بنیادگرایی انقلابی (شیعه و سنی) تقابل و سر ناسازگاری دارد.

از این رو، تنها می توان بین بنیادگرایی سلفی، اصلاح طلب و انقلابی شیعی با نمونه های سنی خودشان نوعی همسویی و نزدیکی را مشاهده کرد همچنین اسلام سیاسی شیعی تنها با بنیادگرایی اسلام گرای انقلابی سنی

که در نمونه جریان اصلاحی - انقلابی اخوان المسلمین محقق می باشد همسو می باشد و با پدیده نوین‌دگرایی
تقابل دارد.

فهرست منابع

- بهروزلک، غلامرضا، جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
- پازوکی، شهرام، «سنت‌گرایی و بنیادگرایی»، در: خرد جاویدان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- حقیقت، سید صادق، مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، تهران، سمت، اول، ۱۳۸۹.
- حسینی زاده، سید محمد علی، اسلام سیاسی در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید، اول، ۱۳۸۶.
- دکمجیان، هرایر، جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
- روا، الیویه، تجربه اسلام سیاسی، ترجمه محسن مدیر شانه چی و محسن مطعی امین، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
- رهبر، عباسعلی، «هستی‌شناسی بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۵۱، ۱۳۸۷.
- سلس، ورونیک، «فراز و فرود اسلام سیاسی در مصاحبه با ژیل کیل»، فصلنامه گفتگو، ش ۲۹ (پاییز ۱۳۷۹).
- سعید، بابی، هراس بنیادین: اروپا مداری و ظهور اسلامگرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی و موسی عنبری، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- عشقی، لیلی، زمانی غیر زمان‌ها، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، مرکز بازان‌دیشی اسلام و ایران، ۱۳۷۹.

علی، سرمد، سیمای یک بنیادگرا، روزنامه مسلم (اگوست ۱۹۹۱).

فوکو، میشل، /ایرانی ها چه رویایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.

قطب، سید، ویژگی های /ایدئولوژی اسلامی، ترجمه سید محمد خامنه ای، تهران، انتشارات بعثت، بی تا.

قطب، سید، /اخلاق و تربیت در اسلام، ترجمه روح ... مازندرانی، چاپ دوم، تهران: نشر قلم، ۱۳۶۱.

قرضاوی، یوسف، بحران هویت و بیداری اسلامی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، سنندج، ناشر: مترجم، ۱۳۷۶.

«گفت و شنودی کوتاه با بسام طیبی، جامعه شناس معاصر عرب: تنها گزینه: اسلام اروپایی»، /خبر/دیان، ش ۸، (تیر ۱۳۸۳).

فیرحی، داود، «مفهوم جنگ و اخلاق نظامی در اسلام شیعی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، ش ۱۰ (بهار ۱۳۸۷).

محمدی ری شهری، محمد، میزان /الحکمه، ج ۲، قم، دارالحديث، ۱۳۷۵.

مظفری، محمد حسین، جهاد /ابتدایی /از دیدگاه شیعه، پایان نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه مفید، ۱۳۸۹.

هیوود، آندرو، درآمدی بر /ایدئولوژی های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.

هاپوود، درک، «رشد و گسترش مدرنیته در اسلام و خاورمیانه»، در: /اسلام و مدرنیته، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.

Resources:

- Azzam, Abdullah, Defence of the Muslim Lands (Ahle Sunnah Wal Jama'at, nd) ,Chapter۲: Ruling of Fighting in Palestine And Afghanistan, 2008

<http://www.relagioscop.com/index>. Chapter 2 & 3.

- Bin-laden, Usamah, Audio Types From Bin Laden, december 16, in Open Source Center:

<http://www.osc.net/GMP2004121600222>, Dec. 16, 2004

- Bin-laden, Usamah, "The Destruction of the base", Interview with Usamah Bin-laden, 2013:

www.terrorism.com/terrorism/Binladen/transcripy.htm

- Chandra, Bipan, "Fundamentalism And Communalism", *World Focus*, No. 182- 183.

- Fisk, Robert, "Interview With Saudi Dissident Bin Ladin", *Independent* (London) , July 10, 1996.

- Lawrence, Bruce, *Defenders of God: The Fundamentalist Revolt against the Modern Age*, 1989:

http://books.google.com/books/about/Defenders_of_God.html?id=b9UnAAAYAAJ

- Manson, Henry, *Fundamentalism is ancient & modern*, 2003:

www.findarticles.com/daedalus/htm

- Roy (a), Olivier, Neo-fundamentalism, 15 July 2002.

- Roy (b), Olivier ,Afghanistan: Two Years After fall Of Taliban, 2002.

- Roy, Olivier ,Terrorism (Interview), *Monitor*. vol. 1, issue. 6, (special issue), November 20, 2003.

- Statement From Bin Laden, december 27, 2004, in Open Source Center:

<http://www.osc.net/FEA20041227000762>, Dec. 27, 2004

- Ter Haar, Gerrie (and Busuttil, James), *The freedom to do God's Will*, 2003

- Yousafsai, Rahimullah, "Terror Suspect", an ABC News interview with Usama bin- Laden, December ۱۹۹۸
- Zeidan, David, "The Islamic Fundamentalist View Of Life as a Perennial Battle", *Middle East Review of International Affairs*, Vol. ۵, No. ۴ (December ۲۰۰۱).

Abstract

One of the most important events in the Islamic world in these two centuries is fundamentalism (and political Islam). What is the role of Shia and Sunni attitude towards this phenomenon? And what are similarities and differences between the two? This paper is to offer exact definitions for related terms such as fundamentalism and neo-fundamentalism, and to compare Shia and Sunni approaches in this regard. The method will be constructivism. It seems that political Islam in Iran is convergent, more or less, with Muslim Brotherhood, and divergent with Sunni Neo-fundamentalism.

Key Words

Shia, Sunni, fundamentalism, neo-fundamentalism, political Islam